

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال پنجم - شماره اول - بهار ۱۳۹۱ - شماره پیاپی ۱۵

تحلیل ساختاری داستان جولاهه با مار بر پایه نظریه گریماس

(ص ۲۶۲ - ۲۵۳)

محمود فضیلت (نویسنده مسئول)^۱، صدیقه نارویی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۷/۱۶

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۰/۱۰/۱۹

چکیده:

داستان جولاهه با مار از داستانهای فرعی باب هشتم کتاب مرزبان نامه است که به سبب ویژگیهایی که در مقایسه با دیگر داستانهای این کتاب دارد برای تحلیل ساختارگرایانه انتخاب شده است. از آنجاکه تاکنون حکایات مرزبان نامه و داستانهای مشابه آن (از متون کهن ادب فارسی) کمتر بر پایه نظریه های جدید ادبی مورد نقد و تحلیل قرار گرفته اند و اغلب ارزش آنها به محتوایشان منحصر شده است، این مقاله ابتدا به بررسی مؤلفه های داستانی و ساختاری مرزبان نامه پرداخته و سپس دیدگاه آ.ژ. گریماس، از نظریه پردازان مکتب ساختارگرا را بر روی این داستان بصورت عینی و ملموس پیاده کرده است. بر اساس نظریه اخیر، کنشگرها و پیرفتهای داستانی در حکایت جولاهه با مار مورد بررسی قرار می گیرند.

کلمات کلیدی:

مرزبان نامه، گریماس، روایت، ساختارگرایی

۱ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران fazilat.mahmoud@yahoo.com

۲ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

مقدمه:

در دهه‌های گذشته توجه به نظریه‌های ادبی و بهره‌گیری از آن در تحلیل متون ادبی مورد توجه قرار گرفته است. در این میان سخن گفتن صرف از محتوای متن جای خود را به پیوندهای ساختاری اثر و شگردهای بکار رفته در متن داده است. از آنجا که هنر تنها منحصر به محتوا و عناصر احساسی و اخلاقی که در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد نیست؛ در رویارویی با متن چستی و کارکرد آن نیز میبایست مورد توجه و نظر قرار گیرد. هرچند هر متن ادبی و هنری وابسته به معانی آن است و ارتباط با آن مستلزم برقراری رابطه محتوایی است اما باید در نظر گرفت که معنا امری سیال است و بطور معمول خوانندگان و منتقدان متون هنری در رابطه با «معناها» به تفسیر و تاویل دیدگاه‌های خود از متن می‌پردازند.

ساختگرایی در مطالعه متون و ادبیات داستانی در صدد کشف زبان روایت و نظام حاکم بر ساختار متن است. این رویکرد به متن به تاثیر دیدگاه‌های مبتنی بر زبان‌شناسان روس و مکتب فرمالیسم روسی شکل گرفت. پژوهش‌های ساختگرایی علاوه بر آن که در بررسی شعر و داستان تحولی اساسی به وجود آورد؛ دانشی به نام روایت‌شناسی را نیز بنیان گذاشت. چنانکه نویسنده کتاب دستور زبان داستان میگوید: «روایت‌شناسی ساختگرا در صدد یافتن دستور زبان داستان است». یعنی قانونمندیها و قواعدی که بر قصه‌ها و داستانها حاکم است (اخوت، ۱۳۷۱: ۳۶)

مرزبان نامه

مرزبان نامه نوشته **مرزبان رستم شروین** از شاهزادگان طبرستان و به گویش طبری است. این کتاب در نیمه اول قرن هفتم هجری میان سالهای ۶۲۲-۶۱۷ به پارسی دری و به نثر فنی و مصنوع توسط سعد الدین وراوینی بازنویسی شد.

داستان در مرزبان‌نامه از گونه فابلاست. دو عنصر اصلی برای هر فابل یا هر حکایت تمثیلی وجود دارد. در فابلها قوانین مطلق اخلاقی بسیار وجود دارد و این قوانین از طریق معرفی اشیا، حیوانات و گاهی انسانها به خواننده ارائه میشود. (براهنی، ۴۶: ۱۳۴۸) در فابل جدال بین سمبلهای نیکی و بدی، موکد و آشکار و حتی قراردادی است و نویسنده فابل اغلب در چهارچوبی معین کار میکند. (همان: ۴۷).

تمثیل و فابل در اشکال ساده خود بسیار به هم نزدیکند و به نحوی شکل میگیرند که شباهتی بارز بین عناصر اصلی روایت و جنبه‌های خاصی از رفتار کلی انسان ایجاد میکنند.

جان گاردنر و لنیسدانلپ در کتاب اشکال داستان (the forms of fiction) تعریفی از فابل و تمثیل ارائه می‌دهند. و فابل را ازویی خشک و جدی و آموزنده میدانند که شکل آن شبیه کلمات قصار است. به نهایت موجز و عینی می‌باشد و در آن مجالی برای پروراندن شخصیت یا زمینه نیست.

تمثیل (parable) نوعی نگرش واقع‌گرایانه و نیت اخلاقی دارد. مثل فابل از نوع ازویی؛ اما همیشه بدبینانه یا کنایی نیست و معنایش را هم همیشه نمی‌توان بلافاصله درک کرد. شخصیت‌های یک تمثیل بطور معمول انسانها هستند. (رید، ۱۳۷۹: ۵۱) بطور کلی فابلها به دو دسته حادثه‌دار و بی‌حادثه طبقه‌بندی میشوند که فابل مرزبان‌نامه از نوع اول است و به قصد پیام اخلاقی روایت میشود. کیفیت شکل نیز اغلب تحت تاثیر پیام قرار می‌گیرد و در پایان هر داستان عبارت «این افسانه از بهر آن گفتم تا...» تکرار میشود. در متن داستان هم به طور معمول داستان متوقف میشود و نویسنده برای تثبیت پیام خود در ذهن مخاطب به اطناب سخن می‌گوید. خواننده مرزبان‌نامه در رویه متن با سطح معنای داستان، اما در زیر لایه‌ها با گونه‌ای از تمثیل موقعیت روبرو میشود.

گریماس و نظریه ساختاری

گریماس کار روایت‌پژوهی پراپ را در زمینه‌ای وسیع‌تر دنبال کرد. سی و یک کارکرد او را به بیست مورد کاهش داد و در عوض هفت دسته شخصیت پراپ، سه دسته دوتایی «کنشگر» (actant) بر اساس تقابلهای دوگانه معناشناسی در نظر گرفت. (تادیه، ۱۳۷۸: ۲۵۳، ۲۵۴)

از دیدگاه گریماس هر داستان از چندین پیرفت (sequence) ساخته شده که هر پیرفت به تنهایی مجموعه چند الگوی کنش (action) است. در واقع گریماس با کنار گذاشتن کارکرد از مفهوم پیرفت بهره گرفت: سه پیرفت به مثابه سه قاعده نحوی:

۱. زنجیره اجرایی (performative) که بر عمل یا انجام ماموریتی دلالت میکند. به زمینه چینی وظایف، نقش ویژه‌ها و کنشها و ... اشاره میکند. این توالی همان زنجیره‌ای است که بطور معمول و سنتی هر وقت صحبت از طرح به میان می‌آید، آنرا مثال می‌زنند.

۲. **پیمانی یا هدفمند (contractual)** که راهنمایی وضعیت داستان را به سوی یک هدف پیگیری میکند؛ مانند اراده انجام عملی یا سرباز زدن از آن.

۳. **زن‌جیره متمایزکننده (disjunctive)** که در برگیرنده دگرگونیها و حرکتهای موجود در داستان است.

داستان جولاهه با مار و نظریه گریماس

خرس گفت شنیدم که مردی بود جولاهه پیشه و زنی پاکیزه صورت آلوده صفت داشت... آخر مرد از کار زن آگاه شد. روزی گفت: ای زن مرا هفته ای بفلان دیه بچند مهم می باید رفتن، تا باز آمدن من نگر که از خانه بیرون بروی ... زن گفت غم مخور که خانه که درو کدبانو من باشم و کدخدای تو، از قصر بلقیس که هدهد بفرجه دریچه او راه یافت، حصین تر باشد... جولاهه بیرون رفت و برفور باز آمد و در خانه خزید، چنانک زن خبر نداشت و زیر تخت پنهان شد. زن برخاست و دیگچه طعم لطیف بساخت و بیرون رفت تا از همسایه کسی را بطلب آن دوست فرستد. شوهر از زیر تخت به در آمد و آنچ ساخته بود، پاک بخورد، دیگچه تهی کرد و بیرون شد. زن باز آمد، دیگچه تهی دید، گمان برد که مگر خون حمیت در رگ رجولیت شوهرش جوش زده باشد و دیگ تدبیر خون ریختن او پخته، حالی ... از خانه بیرون آمد. اتفاقاً آن روز در همه شهر مشهور بود که دوش پادشاه شهر خوابی دیدست و هیچ معبر نمیتوان یافت که خواب او بگزارد. زن... به سمع پادشاه رسانید که شوهرش معبریست سخت حاذق و صاحب فراست، اما از غایت ضنت در خواب گزاردن کاهل باشد والا بزخم چوب ... تن در تعبیر درندهد. پادشاه کس فرستاد تا شوهرش را آوردند. با او گفت: دوش خوابی دیده ام و امروز شکل آن از لوح حافظه خود نمیتوانم خواند ... نگر تا خود چگونه بوده باشد؟ جولاهه گفت: ای پادشاه من مردی جاهل جولاهم... چه مرد این حدیثم؟ دست از من بدار. شاه بفرمود تا هزار چوبش بزنند. مرد از بیم زخم چوب تا سه روز امان خواست، مهلتش دادند، بیامد و بهر گوشه میرفت و روی بر خاک مینهاد و از خدای تعالی مخلص آن واقعه میخواست. سیوم روز در ویرانه میگشت، ماری از سوراخ سر بیرون کرد، باذن الله تعالی با او بسخن درآمد که ای مرد، موجب این زاری و ضجرت چیست؟ جولاهه حال بگفت. مار گفت: اگر من ترا خبر دهم که پادشاه چه دیدست، از آنچ او ترا دهد، نصیب من چه باشد؟ جولاهه گفت: همه ترا. گفت: نه نیمی بمن ده. برین جمله قرار دادند. مار گفت: پادشاه بخواب چنان دید که از آسمان همه گرگ و شیر و پلنگ باریدی. گفت: بلی، چنان دیدم. اکنون بازگوی تا تعبیر آن چه باشد؟ جولاهه را منهی اقبال

این تلقین کرد که بدین زودی ترا خصمانِ قوی حال و جنگجوی از اطراف ملک پدید آیند و بآخر آتش فتنه ایشان بآبِ شمشیرِ تو فرو میرد و بخیر انجامد. پادشاه فرمود تا هزار دینار زر به او دادند. جولاهه از بشاشتِ زر چنان شد که در کسوت بشریت نمیگنجید. زر بخانه برد شادمان و طربناک و خرم دل، پس اندیشه کرد که ازین زر نیمی بمار نشاید برد و بدین کمتر خود راضی نشود و اگر ندهم لاشک در کمین قصد من باشد و از آزار او ایمن نباشم، لکن اگر میسر گردد، هیچ بهتر از کشتن او نیست، چوبی برداشت و بنزدیکِ سوراخ رفت. مار بیرون آمد، چوب در دست او دید، آهنگ گریختن کرد، سر چوبش بر دم مار آمد، زخم خورده و دردناک با سوراخ شد. سال دیگر ملک خوابی دیگر دید و فراموش کرد. جولاهه را حاضر آوردند، همچنان بقاعده مهلت خواست و از آنجا بدرِ سوراخ مار شد و بزبانِ لطف مار را از سوراخ بیرون آورد و از گذشته عذرها خواست. مار گفت: اگرچ گفتی: مُسَاعِدَهَا لِخَاطِلٍ تَعَدُّ مِنَّا لِبَاطِلٍ، اما این بار دیگر هم بیازمائیم؛ پس عذر او را قبول کرد و گفت: اکنون شرط آن است که مال جمله بمن آری. سوگند یاد کرد که چنین کنم. گفت: ملک را بگوی که در خواب چنان دیده‌ای که از آسمان همه شغال و روباه باریدی. مرد جولاهه به خدمت پادشاه آمد و همچنان که از مار شنیده بود، بگذارد و تعبیر آن بگفت که ترا درین عهد خصمانِ محتل و مکار و دزد و دوروی مخادع با دید آیند و آخر همه گرفتار کردار خود شوند و دولت تو سزای همه در کنار نهد. پادشاه فرمود تا هزار دینار دیگر بدو دهند. جولاهه سیم برگرفت و چون زر سرخ روی و قوی دل پشت به دیوار مکنت و فراغت باز داد و گفت: مار از من بدان راضی باشد که قصد هلاک او نکنم. مال بدو بردن عین سغه و سرف باشد، همچنین تا یک سال برآمد ملک دیگر باره خوابی دید و صورت آن از صحیفه مخیله او چنان محو گردید که یک حرف باقی نماند. همه شب مضطرب آن اندیشه می بود، بامداد که زنگی شب سر از بالین مشرق برگرفت و دندان سپید از مباسم آفاق بنمود، بطلب جولاهه فرستاد و چون از حال خواب و نسیانی که رفتست، استطلاع رفت. گفت: هر خواب که نقش آن از عالم غیب باز خوانده ام و تعبیر آن بر وفق تقدیر نموده، جز به مدد اقبال و اقتباس نور فراست از خاطر ملک نبودست و آنچ خواهم گفت هم بدین استمداد تواند بود، اما یک دو روز در توقف و اندیشه خواهد ماند و از آنجا بدرِ سوراخ مار شد و آواز داد، مار بیرون آمد و گفت: ... دیگر بار آمدی تا از من چاره کارافتادگی خودجویی...؟ در جمله از تسامحی که کرده ام ... اکنون شرط آنست که هر جایزه که پادشاه این بار دهد و هرچ بارها گرفته، بمن آری تا براستی قسم کنیم و این بار خواب خیانتی دیگر نبینی تا بگویم که ملک چه خواب دیدست و عبارت از آن چیست. مرد التزام نمود و بر آن عقد معاهده‌ای بتازه بستند. مار گفت: برو، بگوی: بخواب چنان دیدی که از آسمان گوسفند و برّه و امثال آن باریدی و این

معبريست بدان معنی که درین عهد بفرّ دولت و میامن معدلت و حسن سیاست ملک جمله خلایق رنگ موافقت گرفته اند و جنگ و مدافعت و کینه کشی و مسافعت از میانه برداشته و همه فرمان پادشاه را مطواع و منقاد گشته و ملک و ولایت بر امن و سکون قرار گرفته و فتور و فتون زایل گشته. جولاهه بدر سرای پادشاه رفت و هرچ مار تلقین کرده، باز گفت: هزار دینار دیگر از خزانه بتعهد او فرمود و پایهای که بیای جولاهگی بافته نبود، از انعام احترام پادشاه بیافت. با خود گفت: این بار همه بر مار ایثار باید کرد و آثار نیک عهدی و عذری که بقول تمهید کرده ام، بفعل بتاکید باید رسانید که مرا در مشکلات امور نامحصور از بازگشت بد و چاره نیست؛ پس هر سه هزار دینار برگرفت و پیش مار برد، ما را آواز داد، بیرون آمد، بر یکدیگر سلام دادند؛ پس مهر زر پیش نهاد و از گذشته عذرها خواست و گفت: اینک نشان وفاء عهد و تفصیّ از عهده حقوق آن.

مار گفت: اکنون بدان که از آنچه آوردی، منتی نیست و بدانچ نیابردی مواخذتی و مطالبتی نه، که هرچ آمد، رنگ روزگار داشت. اول آنکه ضرر و الم بمن رسانیدی، اهل زمانه همه شیر و حقود و فتنه جوی بودند و در پرده خواب صورت ایشان بکسوت سباع و درندگان مینمودند، دوم نوبت که مرا بفریفتی و در جوال زرق و اختداع تو رفتم، ابناء روزگار همه چاپلوس و پرافسوس بودند و تبصص و مدالست بر طباع همه غالب، لاجرم افعال و اخلاق ایشان همه به صورت شغال و روباه از روی مشاکلت در خواب می نمودند و اکنون که به گفته و پذیرفته خویش وفا نمودی و تجنّب و تجافی از خود دور کردی و توقّر بر حقوق عهد واجب دانستی، مردم زمانه را علی العموم خود همین صفتست، لاجرم پادشاه که آینه ذهن او صافترین اذهان خلقتست، صورت موافقت و مطابقت اقوال و اعمال آدمی درو همه نقش گوسفند و میش و بره و مانند آن مینماید، چه اجناس این حیوانات از معرفت فساد دورترند و بر تسخر و انقیاد مجبول تر. زر برگیر که بدان محتاج نیم.

کنشگرها در داستان جولاهه و مار:

الف) جولاهه ← فاعل یا قهرمان

ب) زن جولاهه ← فرستنده پیام

پ) پادشاه ← گیرنده پیام

ت) مار ← یاری دهنده

ث) حرص و آز جولاهه ← دشمن

۱. جولاهه برای گریز از تنبیه و چوب پادشاه به دنبال راه چاره می‌گشت. در این پیرفت جولاهه قهرمان داستان است و خواب پادشاه موضوع و هدف اولیۀ رهایی از مخمصه ای که مرد جولاهه به آن دچار شده هدف و موضوع نهایی شمرده میشود.
۲. ماری که در سوراخی زندگی میکند و با جولاهه عهد میبندد که او را از آنچه پادشاه در خواب دیده آگاه کند و در قبال آن سکه‌های زر را با هم تقسیم میکنند/در این پیرفت مار نیروی یاری‌دهنده جولاهه است.
۳. جولاهه زر را میگیرد اما با مار قسمت نمیکند و این اتفاق دو بار دیگر هم می‌افتد و هر بار مرد عذر میخواهد و برای تقسیم مال وعده‌ای دیگر به مار میدهد تا خواب پادشاه را برایش تعبیر کند./ در این پیرفت حرص و آز جولاهه در حکم نیروی مخالف است که او را از تقسیم مال منع میکند.
۴. جولاهه بار دیگر به نزد مار میرود و از او میخواهد خواب پادشاه را بازگو کند و در قبال آن همه مال را به او برگرداند و عهد میبندد که این بار به قول خود وفا کند و مار بار دیگر قبول میکند./ در این پیرفت مار نیروی یاری‌دهنده جولاهه است تا از حرص و آز دوری کند
۵. جولاهه به عهد خود وفا میکند، تمام مال را به نزد مار میبرد. مار آن مال را به جولاهه میبخشد./ در این پیرفت جولاهه بر نیروی شر دشمن (حرص و آز خود) غلبه میکند و نتیجه نهایی داستان آشکار میشود.

الف) پیرفت اجرایی: زنجیره اجرایی این داستان شامل زمینه‌چینی نویسنده برای ورود به داستان جولاهه و مار است. در ابتدا حادثه‌ای داستانی در بخش آغازین حکایت اتفاق می‌افتد و آن شرح آلوده‌صفتی و رابطه نامشروع زن جولاهه است که زمینه لازم را برای کنش اصلی داستان فراهم میکند.

زن آلوده صفت، خیانتکاری، آگاه شدن جولاهه، آماده شدن زن برای دیدار معشوق، ماندن پنهانی جولاهه در خانه، خورده شدن غذایی که زن برای مهمانی آماده کرده بود توسط جولاهه، آگاه شدن زن از حضور جولاهه، اندیشیدن تدبیر

ب) پیرفت ریسمانی (هدفمند)

این پی‌رفت وضعیت داستان را به سوی هدفی خاص راهنمایی میکند. پی‌رفت ریسمانی این داستان از چند دیدگاه قابل بررسی میباشد:

ب۱) دیدگاه زن جولاهه: رفتن نزد پادشاه و بیان دروغین این قضیه که همسرش معبری حاذق است، برای رهایی از مرگ خویشتن توسط شوهر
ب۲) دیدگاه پادشاه: آگاه شدن از خواب خود و تعبیر آن
ب۳) دیدگاه مار: یاری به جولاهه برای تعبیر خواب با بستن قرارداد و پیمان
ب۴) دیدگاه راوی: نشان دادن حرص و آز آدمیان در مقابل حق اصلی خود و آنچه به دست می‌آورند.

هدف گریماس آن بود که براساس «الگوی کنش‌ها» اساس و قاعده ظهور رخدادها در داستان را بیابد گرماس به جای آن که از نقش ویژه شخصیتها استفاده کند آنها را از دیدگاه الگوی کنش در سه دسته کلی جای میدهد که در هریک به مناسبت شخصیت با موضوع خاصی مطرح است.

الف) نسبت خواست و اشتیاق

ب) ارتباط شخصیتها با یکدیگر

پ) نسبت پیکار. (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۶۳)

در داستان جولاهه و مار، این هر سه به شرح زیر قابل بررسی هستند:

الف) نسبت خواست و اشتیاق

الف۱) زن جولاهه خواهان گریز از تنبیه توسط همسرش است.

الف۲) پادشاه خواهان به یادآوردن خواب خود و تعبیر آن است.

الف۳) جولاهه خواهان رهایی از تنبیه توسط پادشاه است

الف۴) مار خواهان تقسیم مال بین خود و جولاهه است

الف۱-۴) مار خواهان آگاه ساختن جولاهه از حرص و آز و دوری از آن است

ب) ارتباط شخصیتها با هم

فاعل (زن جولاهه) ← مفعول (جولاهه) = فعل ← (رفتن زن جولاهه به نزد پادشاه)

فاعل (پادشاه) ← مفعول (جولاهه) = فعل ← (جستجو برای حل مشکل)

فاعل (جولاهه) ← مفعول (مار) = فعل ← (تقسیم نکردن مال توسط جولاهه)

پ) نسبت پیکار

۱. جدال زن جولاهه با جولاهه و رفتن او به نزد پادشاه که نوعی جدال رفتاری در داستان که منجر به ایجاد حادثه در داستان میشود.
 ۲. جدال مار و جولاهه با هم برای تقسیم نکردن مال از جانب جولاهه که نوعی جدال لفظی را به وجود می‌آورد.
 ۳. جدال جولاهه با حرص و آز و غلبه بر آن که نوعی جدال فکری را به وجود می‌آورد.
- دستگاه نشانه‌شناسی گریماس در مورد تقابلهای دوگانه طرح داستان صادق است و در ژرف‌ساخت قصه‌های تمام ملل وجود دارد. (اخوت، ۱۳۷۱: ۶۴) طبق مربع نشانه‌شناسی گریماس میتوان ژرف ساخت داستان جولاهه با مار را اینگونه تبیین کرد: شهوت و آز، نبود شهوت و آز، تعبیر خواب و رهایی، عدم تعبیر خواب و مجازات.
- گریماس در الگوش به جای آنکه به ماهیت خود شخصیتها پردازد مناسبات و ماهیتهای دیگری را مدنظر دارد و به همین سبب نگاه عمیقتری نسبت به ساختگرایان پیش از خود دارد.

نتیجه:

در این مقاله زاویه‌ها و عناصر ناشناخته‌ای از شیوه تحلیل داستان معرفی گردید و بر پایه آن داستان جولاهه و مار نقد و بررسی شد تا الگویی نو از تحلیل داستان به منتقدان آثار روایی ارائه شود.

از این تحلیل که بر پایه دیدگاه گریماس انجام گرفته؛ میتوان نتیجه گرفت که عمل دلالت در ذهن، بر تقابل استوار است و بر روایت و نحوه روایتگری تاثیر میگذارد. همین ویژگی خواننده را با عنصر تقابل روبرو میکند. بگونه‌ایکه این امر در زنجیره روایت با متن عجین شده و قابل تفکیک نیست. ژرف ساخت هر متن روایی بانقیضه‌ها و تضادها طرح میشود و پیش میرود.

فهرست منابع:

۱. احمدی، بابک، ۱۳۸۰ ساختار و تاویل متن، نشر مرکز.
۲. اخوت، احمد، ۱۳۷۱ دستور زبان داستان، نشر مرکز.
۳. براهنی، رضا، ۱۳۴۸ قصه نویسی، انتشارات اشرفی.
۴. تادیه، ژان ایو، ۱۳۷۸ نقد ادبی در قرن بیستم، ترجمه مهشید نونهالی.
۵. خدیش، پگاه، ۱۳۸۷ ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی، انتشارات علمی فرهنگی.
۶. یرید، یان، ۱۳۷۹ داستان کوتاه، ترجمه: فرزانه طاهری.
۷. سجودی، فرزانه، ۱۳۸۴ نشانه‌شناسی و ادبیات، انتشارات فرهنگ کاوش.
۸. کالر، جان اتان، ۱۳۸۲ نظریه ادبی معرفی بسیار مختصر، ترجمه فرزانه طاهری، نشر مرکز چاپ اول.
۹. مقصدادی، بهرام، ۱۳۷۸ فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر، فکرروز، تهران، چاپ اول.
۱۰. میرصادقی، جمال، ۱۳۷۷ واژه نامه هنر داستان نویسی، کتاب مهناز، چاپ دوم.
۱۱. نظری، جلیل، ۱۳۸۳ روضه العقول، تحریر دیگر مرزبان نامه، دانشگاه آزاد اسلامی.
۱۲. هارلند، ریچاردز، ۱۳۸۵ درآمدی بر تاریخ نظریه ادبی از افلاطون تا بارت، گروه ترجمه شیراز، زیر نظر شاپور جورکش، تهران، چشمه.